

بازشناسی انتقادی چند گزارش شیخ صدوق درباره واقعه عاشورا

ranjbar@qabas.net

محسن رنجبر / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۲۹ - پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۱۸

چکیده

در میان گزارش‌های مورخان و محدثان اخبار عاشورا، گزارش‌های شیخ صدوق از این واقعه از آن رو شایان مطالعه و بررسی است که عمده گزارش برجای‌مانده از مقتل وی، مبتنی بر اخبار امامان معصوم علیهم‌السلام، به‌ویژه امام صادق علیه‌السلام، است. پژوهش حاضر پس از ارائه شرح کوتاهی از زندگی و شخصیت علمی شیخ صدوق، به نقد و واکاوی سندی و محتوایی خبری طولانی از امام صادق علیه‌السلام در باره واقعه عاشورا از ابتدا تا فرجام آن، می‌پردازد. شیخ صدوق این روایت را در مجلس سی‌ام کتاب «الامالی» خود از محمد بن عمر بغدادی و او از کتاب ابوسعید حسن بن عثمان بن زیاد تستری نقل کرده است. نتیجه بررسی سند این روایت حاکی از آن است که حسن بن عثمان بن زیاد تستری - که این خبر از کتاب او نقل گردیده - نزد اندیشمندان شیعه توثیق نشده و در منابع رجالی اهل سنت، به جعل حدیث و نسبت دادن احادیث دیگران به خود، متهم است. بررسی محتوایی این خبر، اشکالات و کاستی‌هایی را می‌نمایاند که انتساب این روایت را به امام صادق علیه‌السلام دشوار می‌سازد. افزون بر این، برخی از اخبار دیگر درباره این واقعه نیز که در مجالس دیگر کتاب مزبور آمده، نقد و بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: شیخ صدوق، مقتل الحسین علیه‌السلام، الامالی، امام حسین علیه‌السلام، قیام عاشورا.

مقدمه

واقعه عاشورا به سبب اهمیت و جایگاه آن در تاریخ اسلام و به ویژه تاریخ امامیه، از همان آغاز، کانون توجه تاریخ نگاران مسلمان بوده است. البته به سبب رویکرد خاص ائمه اطهار علیهم السلام به موضوع سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه السلام، که در قالب اشعار سیاسی و حماسی از سوی شاعران مشهور و تأثیرگذاری همانند کمیت *اسدی* (م ۱۲۶ق) و *دعبل خزاعی* (م ۲۴۶ ق) (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۳۸۱) بوده، توجه به گزارش واقعه از آغاز تا فرجام و به ویژه وقایع روز عاشورا در اخبار ائمه معصوم علیهم السلام چندان و به میزان آثار مورخان نخستینی همانند *ابومخنف*، *هشام کلبی*، *واقدی*، *مدائنی*، *ابن سعد*، *نصرین مزاحم منقری* و *ابن ابی الدنیا*، یا نبوده و یا اگر بوده، از میان رفته و به دست ما نرسیده است. اما آنچه به امامان معصوم علیهم السلام، به ویژه امامین صادقین علیهم السلام در این باره نسبت داده شده است و از آن - به اصطلاح - به «مقتل مأثور» یاد می شود، هرچند ارزشمند است و شایسته توجه ویژه، اما این امر سبب نمی شود که سند و محتوای آنها نقد و واکاوی نشود.

به تعبیر دیگر، چنان که در سنت حدیثی و فقهی محدثان و فقهای امامیه صرف انتساب اخبار به ائمه اطهار علیهم السلام سبب پذیرش آن نمی شود و باید به بررسی سندی و دلالتی آنها، به ویژه هنگام تعارض میان آنها پرداخت، باید در سنت تاریخ نویسی امامیه نیز این مهم کانون توجه قرار گیرد و با بررسی سندی و دلالتی اخبار تاریخی منسوب به ائمه معصوم علیهم السلام، اخبار معتبر از غیر معتبر و ضعیف تمیز داده شود و نباید قاعده «تساهل و تسامح» در ادله سنن، که در فقه جاری است، در اخبار تاریخی نیز جریان پیدا کند؛ زیرا پذیرش چنین امری (سرایت قاعده «تساهل و تسامح» در اخبار تاریخی منسوب به امامان معصوم علیهم السلام) - چنان که از گذشته مرسوم بوده است - می تواند به اشکالات، محذورات و شبهاتی، از جمله در حوزه عصمت و علم امام علیه السلام دامن بزند که پاسخ گویی علمی و دقیق به آنها، مبتنی بر بررسی سندی و دلالتی این اخبار است.

براین اساس، بخش عمده این پژوهش به نقد و بررسی یکی از مهم ترین و مفصل ترین روایات تاریخ عاشورا، منتسب به امام صادق علیه السلام، که در کتاب *الامالی* شیخ صدوق نقل شده است، اختصاص یافته تا معلوم شود که آیا امثال چنین اخباری را می توان به امام معصوم علیه السلام، که وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برخوردار از شأن علم غیب و عصمت است، نسبت داد و به آن - همانند روایات فقهی که مبنای عمل قرار می گیرد - باور اعتقادی و عملی پیدا کرد؟

شخصیت و زندگی شیخ صدوق

ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، ملقب به «شیخ صدوق»، محدث و فقیه بزرگ امامیه، در قم دیده به جهان گشود. سال ولادتش به دقت معلوم نیست، اما می‌تواند اندکی پس از سال ۳۰۵ ق بوده باشد؛ چنان‌که برخی از نویسندگان قرون اخیر نیز به این نکته اشاره کرده‌اند (بحرالعلوم، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۳۰۱). شیخ صدوق بر اساس گفته خود، با دعای حضرت حجت به دنیا آمد.^۱ روزگار وی (۳۰۵ - ۳۸۱ ق) مصادف با حاکمیت دولت‌های شیعی در بخش‌های وسیعی از قلمرو جهان اسلام بود: آل‌بویه (۳۲۰ - ۴۴۷ ق) در ایران، دولت فاطمی (۲۹۷ - ۵۶۵ ق) در شمال آفریقا، دولت حمدانی (۲۹۳ - ۳۹۲ ق) در موصل و بلاد شام، و ادریسیان (۱۷۲ - ۳۷۵ ق) در مغرب اقصا (مراکش). بنابراین، عصر حیات مؤلف، یعنی قرن چهارم، عصر زرین گسترش فرهنگ اسلامی و به‌ویژه رشد و توسعه اندیشه‌های تشیع امامی و به‌طور کلی، مکتب تشیع بوده است.

شیخ صدوق افزون بر بهره‌گیری از مشایخ قم، برای کسب دانش و سماع حدیث، مسافرت می‌کرد. وی در تاریخ نامعلومی، شهر قم را ترک کرد و در ری - که آن زمان پایتخت آل بویه بود - اقامت گزید. او در رجب سال ۳۵۲ با کسب اجازه از رکن‌الدوله، امیر بویه ری، راهی مشهد شد. همچنین در اواخر سال ۳۵۳ ری را به قصد سفر حج ترک کرد. او در راه بازگشت، در سال ۳۵۴ ق راهی عراق شد و مدت کوتاهی در کوفه و بغداد اقامت گزید و افزون بر ده تن از مشایخ کوفه، از جمله، محمدبن بکران نقاش، ابوالقاسم حسن بن محمد سکونی و احمد بن ابراهیم بن هارون فامی، سماع حدیث کرد (صدوق، بی‌تا، ص ۲۳۲؛ همو، ۱۴۰۴ - الف، ج ۱، ص ۱۱۸، ۱۳۰، ۲۲۶ و ۲۶۷؛ همو، ۱۳۶۲، ص ۱۱۵). او در سال ۳۵۵ مسافرتی به بغداد داشت و با اینکه سنش بسیار نبود، مشایخ شیعه از او سماع حدیث کردند (نجاشی، ۱۴۲۹ ق، ص ۳۸۹، ش ۱۰۴۹). البته شیخ صدوق در این زمان، نزدیک به پنجاه سال داشته، اما در آن زمان معمولاً مرسوم نبوده است که شیوخ مسن از افراد کم‌سن‌تر از خود سماع حدیث کنند. بنابراین، اگرچه پنجاه سال سن کمی نیست، اما نسبت به سن شیوخی که معمولاً شصت یا هفتاد سال داشتند و از افراد مسن‌تر از خود سماع حدیث می‌کردند، تعبیر «کم‌سن» درباره وی به کار برده شده است.

شیخ صدوق در سال ۳۶۷ راهی سفر مشرق شد. او ابتدا به مشهد سفر کرد و سپس به نیشابور رفت و در شعبان ۳۶۸ عازم بلاد ماوراءالنهر (آسیای میانه) گردید. او در مسیر خود، از مشهد به ترکستان - به ترتیب - از شهرهای سرخس، مرو، مرو رود، بلخ و سمرقند گذشت و در هریک از این

شهرها استماع حدیث کرد. وی همچنین دو سفر به عمق ترکستان داشت: یکی سفر به «فَرغانه» (جنوب شرقی ازبکستان کنونی) که از گروهی از مشایخ آنجا سماع حدیث کرد، و دومی به «ایلاق» (اطراف تاشکند کنونی) که در این سفر، با شریف محمدبن حسن علوی، معروف به «نعمه» آشنا شد و به درخواست او، کتاب *من لایحضره الفقیه* را نوشت (صدوق، ۱۴۰۴ق - ب، مقدمه، ج ۱، ص ۲). در همین سفر، شریف علوی بیشتر آثار شیخ را، که ۲۴۵ کتاب و رساله بود، استنساخ کرد (همان). بنابراین، اینکه آثار شیخ تا سیصد اثر گفته شده است، می‌تواند صحت داشته باشد، هرچند برخی از آثار یادشده همانند مقالات امروزی، در حد یک رساله و کتابچه بوده است.

اما درباره شخصیت و جایگاه علمی او، رجالیان شیعه گفته‌اند که همانند او در میان محدثان قم در حفظ حدیث و کثرت دانش دیده نشده است (طوسی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۳۷؛ حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۴۸؛ برای آگاهی بیشتر درباره شرح حال و زندگی علمی وی، ر.ک: جمعی از محققان، ۱۳۷۴، ج ۳، مدخل «ابن بابویه»، ص ۶۲-۶۶). شیخ طوسی او را با تعبیری همانند «فقیه» و «عمادالدین» توصیف کرده است (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۳۲۶ و ۳۳۲). ابن‌ادریس برای نخستین بار، به او لقب «صدوق» داده (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۶۹؛ ج ۲، ص ۵۳۲) و سیدبن طاووس درباره علم و عدالت وی، ادعای اتفاق نظر کرده است (سیدبن طاووس، بی تا - ب، ص ۱۱؛ همو، بی تا - الف، ص ۱۲۹).

گزارش کتاب «الامالی» از واقعه عاشورا

از جمله آثار شیخ صدوق، که از میان رفته، اما از آن در منابع رجالی و حدیثی یاد شده، *مقتل‌الحسین* علیه السلام اوست. با توجه به غلبه جریان حدیث‌گرا در میان محدثان آن روز قم، این اثر نیز همچون دیگر آثار شیخ صدوق، اثری حدیثی بوده و بیشتر اخبار آن، منقول از معصومان علیهم السلام، به‌ویژه امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام و به صورت مسند بوده است.^۳ این مقتل تا قرن ششم موجود بوده و ابن شهر آشوب از آن نقل کرده است (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۴ و ۹۵). اما آنچه اکنون از گزارش شیخ صدوق درباره واقعه عاشورا و مباحث مربوط به آن در حد قابل توجهی برجای مانده، سه مجلس نوزدهم، سی‌ام و سی و یکم از ۹۷ مجلس کتاب *الامالی* وی است.^۴

مجلس نوزدهم پس از نقل روایتی از امام صادق علیه السلام درباره تعبیر رؤیای ام‌ایمن (دایه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ولادت امام حسین علیه السلام، ماجرای اسارت دو طفل حضرت مسلم بن عقیل در قالب یک داستان طولانی، پرداخته است. مجلس سی‌ام در قالب روایتی از امام صادق علیه السلام گزارشی از واقعه

عاشورا و مقتل امام حسین علیه السلام و یارانش را از آغاز تا فرجام ارائه داده است. شیخ صدوق این روایت را از ابویکر محمد بن عمر بن محمد بن سالم بغدادی، معروف به «ابن جعابی» (م ۳۵۵ ق) و او از کتاب ابوسعید حسن بن عثمان بن زیاد تستری و او از ابراهیم بن عبیدالله بن موسی بن یونس بن ابی اسحاق سبیبی (قاضی بلخ) و او از عمه اش «مُرَّیْسَه» دختر موسی بن یونس بن ابی اسحاق و او از عمه اش صَفَّیَه، دختر یونس بن ابی اسحاق هَمْدَانِیَه و او از بَهَجَه، دختر حارث بن عبد الله بن تغلبی و او از دایمی اش، عبد الله بن منصور - که هم شیر یکی از فرزندان زید بن علی بوده - و او از امام صادق علیه السلام روایت می کند.

اما مجلس سی و یکم ادامه مجلس پیشین است که در قالب پنج خبر و گزارش، حوادث پس از شهادت امام علیه السلام را بیان کرده است؛ از جمله، غارت خیمه گاه اهل بیت علیهم السلام، حضور اهل بیت علیهم السلام در مجلس یزید و جسارت ابن زیاد به سر مبارک امام حسین علیه السلام، احتجاج حضرت زینب علیها السلام با ابن زیاد، روانه کردن اهل بیت علیهم السلام به شام، احتجاج امام سجاد علیه السلام با پیرمرد شامی و درخواست مرد شامی از یزید که فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را به او بدهد.

گزارش شیخ صدوق درباره واقعه عاشورا در مقایسه با گزارش ابومخنف، کوتاه و مختصر و در جاهایی، مجمل و مبهم است. یکی از کاستی های فاحش این گزارش نپرداختن به ماجرای حضور چهار ماهه امام علیه السلام در مکه و حوادثی است که در این مدت اتفاق افتاده است، بر خلاف گزارش ابومخنف - کهن ترین گزارش برجای مانده در این باره - که به تفصیل و با ذکر جزئیات در آن روایت شده است. در ادامه، موضوعات قابل نقد در این گزارش از دو منظر سندی و محتوایی بررسی می شود:

موضوعات قابل نقد در گزارش مجلس سی ام

الف. سند گزارش

اگرچه ابویکر محمد بن عمر بغدادی معروف به ابن جعابی - راوی گزارش مقتل از کتاب حسن بن عثمان - از سوی رجالیان شیعه و سنی تضعیف نشده و حتی به گونه ای توثیق شده (تستری، ۱۴۲۵ق، ج ۹، ص ۴۸۹-۴۹۱، ش ۷۱۲۶)، اما حسن بن عثمان بن زیاد تستری، مشهور به «ابوسعید تستری»، نزد اندیشمندان شیعه تضعیف شده (امینی نجفی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۲۲۴؛ همو، ۱۴۲۰ق، ص ۱۶۵) و در منابع رجالی اهل سنت، به جعل حدیث و نسبت دادن احادیث دیگران به خود، متهم شده است (جرجانی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۴۵؛ ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۲۳۳؛ همو، ۱۴۰۷ق، ج ۲۳، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ ابن حجر، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۲۲۰؛ حلبی، ۱۴۰۷ق، ص ۹۱؛ سیوطی، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۱۹۳).

اما دربارهٔ راویان دیگر یعنی ابراهیم بن عبیدالله بن موسی، مریسه دختر موسی بن یونس، صفیه دختر یونس بن ابی اسحاق همدانی، بهجه دختر حارث بن عبدالله تغلبی و عبدالله بن منصور، اطلاع چندانی در منابع تاریخی و رجالی یافت نشد.

ب. محتوای گزارش

۱. **وصیت معاویه به یزید:** پذیرش وصیت معاویه به یزید دربارهٔ رفتار مناسب و نیکو با امام حسین علیه السلام با تعبیری که در آن آمده مشکل است:

وَأَمَّا الْحُسَيْنُ، فَقَدْ عَرَفْتَ حَظَّهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - وَهُوَ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَدَمِهِ - وَقَدْ عَلِمْتَ لِمَحَالَةِ أَنْ أَهْلَ الْعِرَاقِ سَيُخْرِجُونَهُ إِلَيْهِمْ - ثُمَّ يَخْدُلُونَهُ وَيَضِعُونَهُ - فَإِنْ ظَفَرْتَ بِهِ فَأَعْرِفْ حَقَّهُ وَمَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - وَلَا تَوَاضِعْهُ بِنَفْسِهِ، وَمَعَ ذَلِكَ، فَإِنَّ لَنَا بِهِ خِلْفَةً وَرَحِمًا - وَإِيَّاكَ أَنْ تَنَالَهُ بِسُوءٍ أَوْ يَرَى مِنْكَ مَكْرُوهًا (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۶).

اما مشکلات موجود در این باره:

نخست. این تعبیر حاکی از دیدگاه کاملاً مثبت و احترام‌آمیز معاویه نسبت به امام حسین علیه السلام و در نتیجه، تبرئه تلویحی معاویه است، درحالی که به گواهی تاریخ، معاویه همان کسی است که برای دستیابی به حکومت، با امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام جنگید و به هیچ‌یک از مفاد پیمان‌نامهٔ صلح با امام حسن علیه السلام پایبند نبود. او نیز مسبب مسمومیت امام حسن علیه السلام و بانی حکومت یزید و زمینه‌ساز شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش و کشتار هزاران تن از بزرگان و سرشناسان و افراد عادی شیعه در دوران بیست سالهٔ حکومتش بود. بنابراین، چگونه می‌توان به امام صادق علیه السلام نسبت داد که او معاویه را مقصر نمی‌داند و همهٔ تقصیرها متوجه فرزندش یزید است؟!

دوم. در ادامهٔ گزارش آمده است که معاویه به یزید می‌گوید: بی‌تردید، مردم عراق او را دعوت به خروج می‌کنند، سپس او را خوار و ضایع می‌سازند. بر اساس این گزارش، معاویه طوری وانمود می‌کند که گویا عراقیان سبب خروج امام علیه السلام هستند و اگر آنان چنین مطالبه‌ای نکنند، آن حضرت قیام نخواهد کرد؛ چنان‌که برخی منابع این‌گونه گزارش داده‌اند. «و لاَ أَظُنُّ أَهْلَ الْعِرَاقِ تَارِكِيهِ حَتَّى يَخْرُجُوهُ عَلَيْكَ، فَإِنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ فَاصْفَحْ عَنْهُ، فَلَوْ أَتَى الَّذِي إِلَى أَمْرِهِ لَعَفَوْتُ عَنْهُ» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۵۱). «اما الحسين بن علی، فان اهل العراق لن يدعوه حتى يخرجوه. فان خرج عليك فظفرت به فاصفح عنه» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۲۲). بنابراین، نه امام حسین علیه السلام مقصر است و نه یزید، بلکه همهٔ تقصیر متوجه عراقیان است که با رفتار دوگانه و شخصیت متلون خود، ابتدا با وعدهٔ همکاری و

همراهی، شخصی همانند امام حسین علیه السلام را تحریک به قیام می‌کنند، اما در مقام عمل، به سبب روحیه عافیت‌طلبی و رفاه‌خواهی‌شان - به‌ویژه زمانی که این همراهی مستلزم تحمل هزینه مالی و جانی است - به وعده خود پایبند نیستند و همچنان که حضرت علی علیه السلام و فرزند ارشدش امام حسن علیه السلام را تنها گذاشتند، امام حسین علیه السلام فرزند دیگر او را تنها خواهند گذاشت. بنابراین، اساساً یزید در این ماجرا چندان نقشی ندارد و امام حسین علیه السلام فریب دعوت کوفیان را خورد، و گرنه چنانچه او می‌دانست یاری‌کننده‌ای ندارد دست به قیام نمی‌زد. از این رو، او معذور است! بنابر چنین باوری، معاویه به یزید سفارش می‌کند که اگر امام حسین علیه السلام قیام کرد و بر او دست یافت او را مؤاخذه نکند؛ زیرا او در این کار معذور است!

سوم. بر اساس این گزارش، اگر کوفیان امام علیه السلام را تحریک به قیام نمی‌کردند، آن حضرت با حکومت یزید مخالفت نمی‌کرد، در حالی که بر اساس گزارش‌های معتبر، با مرگ معاویه، یزید به حاکم خود در مدینه نامه نوشت که حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را سخت به بیعت و اداری و اجازه مخالفت به آنان نده (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۱۳؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۳۸). چون امام علیه السلام تصمیم حاکم مدینه را بر بیعت‌ستانی جدی دید، از فرصت به دست آمده استفاده کرد و برای حفظ جان خود و خاندانش، عازم مکه شد. خبر خروج امام علیه السلام از مدینه و اقامت در مکه، به کوفیان رسید و آنان شروع به نامه‌نگاری و دعوت آن حضرت به کوفه کردند. بنابراین، دعوت کوفیان سبب قیام آن حضرت نبود، بلکه سبب تعیین مکان قیام آن حضرت بود. بنابراین، آنچه ابتدا سبب خروج آن حضرت از مدینه شد، حفظ جان خود و خاندانش بود؛ زیرا حاکم مدینه بر اساس فرمان یزید، مأمور بیعت‌ستانی اجباری از امام علیه السلام بود و آن حضرت، یا باید بیعت می‌کرد و یا برای حفظ جان خود و خاندانش، مدینه را ترک می‌کرد. اما اینکه چرا آن حضرت از بیعت سرباز زد، به این سبب بود که بیعت شخصی همانند امام علیه السلام به معنای مهر تأیید بر همه اعمال دین‌ستیزانه یزید بود؛ شخصیتی که فرمانبر تمام‌عیار شیطان و نماد کامل انسانی پلید بود. روشن بود که بیعت آن حضرت مخالفت مسلم با حکم خدا بود و چنین رفتاری نمی‌توانست از آن حضرت صادر شود؛ زیرا او حجت خدا و مظهر انسان کامل در اطاعت و بندگی معبود خویش بود.

چهارم. چگونه می‌توان پذیرفت که معاویه از خواری و ضایع شدن امام علیه السلام توسط کوفیان آگاه بوده باشد، اما آن حضرت، حتی در حد معاویه و افراد دیگری که او را از رفتن به کوفه به سبب نیرنگ‌بازی کوفیان باز می‌داشتند، از نیرنگ‌بازی و خیانت کوفیان آگاهی نداشته باشد؟! این سخن به گونه‌ای مؤید

گزارش ابن سعد است که نسبت گول خوردن را به امام علیه السلام داده است: «اللَّهِمَّ اِنَّ اَهْلَ الْعِرَاقِ عَرُوْنِي وَ خَدَعُوْنِي»؛ خدایا، اهل عراق (کوفه) مرا فریب دادند و خدعه کردند (ابن سعد، ۱۴۱۵ق، ص ۷۲).

پنجم. بنابراین خبر، معاویه برای امام حسین علیه السلام به سبب منزلت و جایگاهش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، احترام قایل است، درحالی که بر اساس برخی از گزارش‌ها، همانند جریان مطرف بن مغیره به نقل از پدرش، معاویه به هیچ‌روی اعتقادی به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و منزلت آن حضرت نداشت، چه رسد به اینکه به یزید سفارش نماید که حرمت نوۀ آن حضرت را رعایت کند. جریان اظهار بی‌اعتقادی و الحاد معاویه به اصل نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از داستانی که مطرف از قول پدرش مغیره بن شعبه درباره معاویه نقل می‌کند، روشن می‌شود. مطرف می‌گوید: پدرم مغیره نزد معاویه می‌رفت و با او گفت‌وگو می‌کرد و نزد من از عقل و درایت او سخن می‌گفت. یک شب، که از نزد معاویه آمد، دیدم اندوهگین است و غذا نمی‌خورد. از او سببش را پرسیدم. گفت: پسر، امشب از نزد کافرترین و پلیدترین مردم آمده‌ام. به معاویه گفتم: سن و سالت بالا رفته، چه خوب است عدل و نیکی را گسترش دهی و نسبت به خویشاوندان هاشمی خود با محبت و نیکی رفتار کنی. گفت: هیهات! هیهات! آن برادر تیمی (ابوبکر) به حکومت رسید و عدالت کرد و چنین و چنان کرد. همین که مُرد، نامی از او بر جای نماند، مگر اینکه کسی بگوید: ابوبکر. پس از او برادر بنی عدی (عمر) حکومت کرد. او هم ده سال تلاش کرد و همین که مُرد، نام او هم مُرد. بعد از او برادر ما عثمان حکومت کرد و چون مُرد، نام او نیز مرد. اما این برادر هاشمی، هر روز پنج بار به نام او بانگ می‌زنند که «اشهد ان محمداً رسول الله». پس از این دیگر چه کاری می‌ماند و کدام یاد ادامه می‌یابد، ای بی‌پدر! نه، به خدا سوگند (من پیشنهاد تو را نمی‌پذیرم)، مگر آنکه نام و یاد او را به گونه‌ای دفن کنم (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۴۴-۴۵؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۵، ص ۱۲۹-۱۳۰). معاویه در ماجرای دیگر نیز کفر و الحاد خویش را چنین نمایان ساخته است: معاویه چون شنید که مؤذن می‌گوید: «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله»، گفت: «ای پسر عبدالله، خدا پدرت را بیامرزد! چه بلند همت بودی که برای خود نپسندیدی، مگر اینکه نام تو مقارن با نام پروردگار جهانیان باشد!» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۰، ص ۱۰۱).

۲. استبعاد برخی سخنان منسوب به امام حسین علیه السلام: انتساب سخنانی همانند «اَنَا اَهْلُ بَيْتِ الْكِرَامَةِ وَمَعْدَنُ الرِّسَالَةِ - وَ اَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِيْنَ اُوْدِعَهُ اللهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - قُلُوْبَنَا وَ اَنْطَقَ بِهِ الْاَسْتِنَا فَطَقَّتْ بِاِذْنِ اللهِ - عَزَّ وَ جَلَّ» به امام حسین علیه السلام خطاب به حاکم مدینه در معرفی خود و خاندانش، چندان نمی‌تواند قابل پذیرش باشد؛ زیرا حاکم مدینه و به‌طور کلی، بنی‌امیه، چنین باور و جایگاهی برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

قابل نبودند تا امام علیه السلام این گونه با آنان سخن بگوید؛ چنان که کهن ترین گزارش در این باره، یعنی گزارش *ابومخنف*، پاسخ امام علیه السلام را چنین ثبت کرده است: «اما ما سألتني من البيعة فإنّ مثلي لأيعطى بيعته سرّاً و لا أراك تجتري بها متى سرّاً دون أن تُظهِرها على رؤوس الناس علانية، قال: اجل، قال: فإذا خرجت الی الناس فدعوتهم الی البيعة دعوتنا مع الناس فکان امرأ واحداً» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۳۹-۳۴۰؛ دینوری، ۱۹۶۰، ص ۲۲۸؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۳).

البته محتمل است گزارش *الامالی* برگرفته از افزوده گزارش *ابن اعثم* باشد. توضیح آنکه بر اساس گزارش *ابومخنف*، چون *مروان* پیشنهاد حبس و یا کشتن امام حسین علیه السلام را در آن مجلس به ولید دادند، آن حضرت ضمن اشاره به نسب و تبار آلوده *مروان* و دروغ گو و گناه کار خواندن وی، مجلس را ترک کردند (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۴۰)، و این ماجرا با خروج امام علیه السلام از مجلس به پایان رسید. اما *ابن اعثم* پس از نقل مشاجره لفظی امام علیه السلام با *مروان*، سخن دیگری از آن حضرت خطاب به ولید نقل کرده که مشابه گزارش *الامالی* است (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۴).

۳. نقد گزارش های مربوط به حاکم مدینه: اینکه *عتبه بن ابی سفیان* - *عموی یزید* - قاصد وی و حاکم جدید مدینه باشد که پس از آمدن او، *مروان* حاکم سابق مدینه فرار کرد و عتبه نتوانست او را دستگیر کند (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۶)، صحیح نیست؛ زیرا بر اساس گزارش منابع معتبر تاریخی، والی مدینه، که مأمور بیعت ستانی از طرف *یزید* بود، *ولید بن عتبه* بود، نه *عتبه بن ابی سفیان* *عموی یزید*؛ چرا که عتبه سال ها پیش مرده بود. بنابراین، امارت *ولید* بر مدینه، از زمان معاویه بود و چنین نبود که با خلافت *یزید*، امیر جدیدی برای مدینه تعیین شود و او مأمور بیعت ستانی از امام علیه السلام گردد.

البته محتمل است اصل عبارت گزارش «... و هو [ابن] عمه [ولید بن] عتبه بن ابی سفیان ...» بوده که نساخته به اشتباه، برخی از واژگان را حذف کرده اند و این اشتباه به عبارات بعدی نیز سرایت کرده و به جای «ابن عمه»، «عمه» و به جای «ولید بن عتبه»، «عتبه» ثبت و ضبط شده که البته این بعید است.

افزون بر این، در ادامه گزارش آمده است که چون عتبه حاکم مدینه شد، *مروان* گریخت. این گزارش با اخبار معتبر تاریخی چندان سازگار نیست؛ زیرا درست است که رابطه *ولید* و *مروان* در روزهای نخستین امارت *ولید* بر مدینه از سوی معاویه به سبب عدم رغبت حضور *مروان* نزد وی، به سردی و کدورت گراییده بود (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۳۸)، اما این کدورت موقتی بود. از این رو، چون *ولید* از مرگ معاویه آگاه شد و این خبر بر او سخت و ناگوار بود، *مروان* را به دارالاماره فراخواند تا درباره فرمان بیعت ستانی *یزید* از امام علیه السلام و دو تن دیگر، با او مشورت کند که

او پیشنهاد کشتن امام علیه السلام را در نهایت، به ولید در همان مجلس داد (همان، ج ۵، ص ۳۳۸-۳۴۰). بنابراین، مروان نه تنها فرار نکرد، بلکه طرف مشورت ولید بود. همچنین معلوم نیست چرا مروان، که خود مدعی خلافت پس از یزید بود، چرا با آمدن حاکم جدید، فرار کرد؟ آیا یزید حکم دستگیری او و حتی کشتن او را به ولید داده بود؟

۴. ذکر نکردن اخبار حضور امام حسین علیه السلام در مکه: در این خبر، حرکت امام علیه السلام از مدینه به سوی عراق روایت شده، ولی از رفتن امام علیه السلام به سوی مکه و اقامت چند ماهه آن حضرت در مکه و نامه‌های کوفیان به امام علیه السلام و در نهایت، فرستادن حضرت مسلم به کوفه، خبری نیست. شیوه گزارش خبر به گونه‌ای است که نمی‌توان حذف این وقایع را «اختصارنویسی» نامید. گویی امام علیه السلام مستقیماً از مدینه به عراق رفته است! (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۷).

۵. دیدگاه مثبت نسبت به فرزند عمر: گزارش وداع عبدالله بن عمر با امام حسین علیه السلام و سه بار بوسیدن ناف آن حضرت - جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بوسیده - حاکی از علاقه بسیار عبدالله به امام حسین علیه السلام است! در حالی که بر اساس کهن‌ترین گزارش در این باره، یعنی گزارش ابن سعد، او به نکوهش آن حضرت پرداخت؛ زیرا او بر این باور بود که آن حضرت با خروج خود از مکه و رفتن به سوی عراق، در طلب دنیا است (ابن سعد، ۱۴۱۵ق، ص ۱۶۶؛ سبطین جوزی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۱۳۸).

۶. خواب‌های امام علیه السلام: حضور امام علیه السلام بر سر قبر جدش پیامبر صلی الله علیه و آله برای وداع در دو شب متوالی و گفت‌وگوی پیامبر صلی الله علیه و آله با ایشان در خواب و خبر دادن از شهادتش در شب دوم (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۶-۲۱۷) از چند جهت قابل تأمل است:

نخست. شرایط حاکم، که حاکی از ضرورت شتاب آن حضرت در خروج از مدینه بود، توقف دو شب امام علیه السلام را در مدینه تأیید نمی‌کند؛ چنان‌که ابومخنف تنها اقامت یک شب را گزارش کرده است. دوم. این گزارش - که شباهت بسیاری با گزارش ابن اعثم کوفی دارد (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۸-۱۹) و محتمل است برگرفته از آن باشد - بیان‌کننده امور ماورایی همانند بلند شدن نور از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله در شب نخست، و خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از جایگاه رفیع امام علیه السلام در بهشت که تنها با شهادت به آن می‌رسد، مربوط به شب دوم است که اثبات چنین اموری به اسناد و شواهد محکم نیاز دارد.

سوم. این گزارش حاکی از آن است که امام علیه السلام از شهادت خویش آگاه نبوده و با این خواب آگاه شده است، درحالی که در منابع حدیثی شیعه و سنی، اخبار بسیاری از جبرئیل، پیامبران پیشین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام و حتی خود آن حضرت درباره فرجام زندگی

پیشوای سوم، که با شهادت رقم خواهد خورد، نقل شده است (ر.ک: گروهی از تاریخ‌پژوهان، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۷۵ به بعد).

چهارم. بر اساس این گزارش، امام علیه السلام محتوای خواب خود را اعلام می‌کنند، درحالی‌که بر اساس کهن‌ترین گزارش، یعنی گزارش *ابومخنف* - که با یک واسطه از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند- آن حضرت در خواب مأمور به امری از سوی خدا شدند که هیچ‌کس را از آن آگاه نکرده و تا زنده است، آگاه نخواهد کرد (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۸۷-۳۸۸؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۵ق، ص ۵۹).

۷. یادکرد از برخی همراهان امام علیه السلام: در گزارش یادکرد از خانواده و همراهان امام علیه السلام، هنگام خروج از مدینه، از یک دختر امام علیه السلام و به طور خاص، از نام پسر برادر، یعنی حضرت *قاسم*، یاد شده و نامی از دو فرزند دیگر آن حضرت، یعنی *ابوبکر* و *عبدالله* برده نشده است: «وَ حَمَلَ أَخَوَاتَهُ عَلَى الْمَحَامِلِ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَ أَخِيهِ الْقَاسِمَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ سَارَ فِي أَحَدٍ وَ عَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ...» (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۷).

۸. پرداختن تنها به حوادث چهار منزل از منازل بین راه مکه به کوفه (تَعْلَبِيَّة، الْعُدَيْب، رُهَيْمَةَ وَ قُطُقْطَانَةَ): ماجرای دیدار با *بشربن غالب* در منزل «تَعْلَبِيَّة» واقع در میانه راه، ذکر شده است (همان، ص ۲۱۷)، اما *ابن‌اعثم* این دیدار را در منزل «ذات عرق» (سومین منزل پس از خروج از مکه) گزارش کرده است (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۶۹-۷۰). ماجرای خواب امام حسین علیه السلام در مسیر حرکت به سوی عراق در منزل «الْعُدَيْب» (عُدَيْب الْهَجَانَات) به اختصار بیان شده است (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۸)، اما بر اساس گزارش *ابومخنف*، این خواب هنگام کوچ کاروان امام علیه السلام از «قصر بنی مقاتل»، بوده است (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۰۷-۴۰۸). قضیه دیدار امام علیه السلام با *عبیدالله بن حُر جَعْفِي* در منزل «قُطُقْطَانَةَ»^۶ بیان شده است (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۹). اما بر اساس گزارش *ابومخنف*، این دیدار در «قصر بنی مقاتل» بوده است (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۰۷). افزون بر این، دیدار و گفت‌وگوی امام علیه السلام با مردی از کوفیان به نام *ابوهرم* در منزل «رُهَيْمَةَ»^۷ گزارش شده، اما *ابن‌اعثم* آن را در منزل «تعلبیه» گزارش کرده و نام آن مرد را *ابوهرمه ازدی دانسته* است (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۷۱).

۹. گزارش برخورد لشکر حر با سپاه امام علیه السلام: این گزارش از نظر زمان و مکان برخورد، شیوه و محتوای برخورد و گفت‌وگوی حر با امام علیه السلام و برخی جزئیات دیگر، با گزارش *ابومخنف* متفاوت است. در گزارش *الامالی*، این برخورد هنگام نماز ظهر ظاهر بوده است و حر به آن حضرت اقتدا می‌کرد و سپس

امام علیه السلام از نام و نشان حر پرسیدند. اما در گزارش مفصل /بومخنف، ممانعت حر از رفتن سپاه امام علیه السلام به سوی کوفه، پیش از فرارسیدن زمان نماز ظهر است. افزون بر این، تفاوت سخنان حر با امام علیه السلام در گزارش **الامالی** با گزارش /بومخنف شایان توجه است. در گزارش **الامالی** سخنان حر جنبه داستان‌گونه و قصه‌پردازانه دارد: حر [با سپاهش] هنگام نماز ظهر به حسین علیه السلام رسید. حسین علیه السلام پسرش را فرمود تا اذان و اقامه گفت و حسین علیه السلام برخاست و برای هر دو گروه، نماز جماعت خواند. تا سلام نماز را گفت، حر پیش آمد و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای پسر رسول خدا. حسین علیه السلام فرمود: و بر تو سلام ای بنده خدا. تو کیستی؟ پاسخ داد: من حربن یزیدم. گفت: ای حر، آیا بر مایی یا با مایی؟ حر گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا، من به جنگ تو فرستاده شده‌ام؛ اما من از اینکه پایم بسته به موی سرم و دستانم زنجیر شده به گردنم از قبرم برآیم و با صورت به آتش سوزان دوزخ انداخته شوم، به خدا پناه می‌برم (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۸-۲۱۹).

همچنین لحن حر با امام علیه السلام در گزارش **الامالی** بسیار احترام‌آمیز است، به‌ویژه سلام کردن او بر آن حضرت این‌گونه است: «السلام علیک یابن رسول الله و رحمة الله و برکاته» (همان، ص ۲۱۸-۲۱۹). افزون بر این، ملاقات حر با امام علیه السلام بر اساس گزارش **الامالی**، در منزل «رُهیمه» بوده (همان، ص ۲۱۸)، اما بر اساس گزارش /بومخنف، این ملاقات در منزل «ذوحسَم» بوده است (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۰۰). نکته دیگر آنکه در گزارش **الامالی**، امام علیه السلام به فرزندشان (امام سجاد علیه السلام یا حضرت علی اکبر) می‌گویند برای نماز ظهر، اذان و اقامه بگویند (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۸)، اما بر اساس گزارش /بومخنف، مؤذن و اقامه‌گوی آن حضرت **حجاج بن مسروق** بوده است (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۰۱).

۱۰. **آخرین خطبه امام علیه السلام**: در منابع معتبر و کهن تاریخی، افزون بر آنکه محتوای این خطبه متفاوت گزارش شده (قس. طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۲۴-۴۲۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۷-۹۸)، فاقد تصدیق حاضران پس از هر سخن امام علیه السلام، با واژه «نعم» است؛ زیرا راوی این گزارش توجه نداشته است که فرماندهان سپاه دشمن و گروهی از سپاه، عثمانی‌مذهب و اموی‌مسلم بودند و هیچ‌گونه اعتقاد و اعترافی به مقام و جایگاه امام علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نداشتند، تا افزون بر گوش دادن به آن سخنان، آن را تأیید نیز بکنند؛ زیرا تأیید آنان سبب آگاهی عموم لشکر از جایگاه و مقام آنان، و در نتیجه، موجب ایجاد تفرقه و شکاف در میان لشکریان و پشیمانی و انصراف آنان از نبرد با امام علیه السلام بود که به یقین، عمر سعد و سران سپاهش با آن مخالف بودند. بنابراین، چگونه می‌توان پذیرفت که امام علیه السلام از مقام و جایگاه خود و اهل بیت علیهم السلام این‌گونه سخن بگویند و حتی درباره پدر بزرگوارشان بفرمایند: «هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ

أُولَئِهِمْ إِسْلَامًا وَ أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَنَّهُ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؟» و آنان به سهولت تصدیق کنند و با همه این اعترافات؛ باز بگویند: «ما همه اینها را می دانیم، اما تو را رها نمی کنیم تا مرگ را با تشنگی بجوشی!» و حتی به پیشنهاد دیگر، یعنی تسلیم در برابر حکم ابن زیاد اشاره نکنند؟! این در حالی است که سخن پایانی کوفیان در منابع معتبر این گونه آمده: ما نمی دانیم تو چه می گویی، لیکن به حکم پسر عمویت (یزید) تن بده (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۸).

۱۱. به کيفر رسیدن سه تن از سپاهیان عمر سعد به سبب نفرین امام* در روز عاشورا (ابن ابی جویریه مزی، تمیم بن حصین فزاری و محمد بن اشعث بن قیس کندي): (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۲۰-۲۲۱).

در منابع معتبر، شخصی به نام ابن ابی جویریه از سپاه دشمن یافت نشد. البته جریانی که به او نسبت داده شده، مربوط به شمربن ذی الجوشن است که چون به امام* توهین کرد، آن حضرت پاسخ توهین او را کوبنده دادند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۸۷؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۲۳-۴۲۴). همچنین مشابه این جریان درباره عبدالله بن حوزه گزارش شده است که چون او امام* را به آتش جهنم بشارت داد، امام* او را نفرین کردند که این نفرین در حق او مستجاب شد و در همان زمان، به هلاکت رسید (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۳۰-۴۳۱).

اما منابع کهن به جای نام «تمیم بن حصین»، «عبدالله بن ابی حصین ازدی» را ثبت کرده اند که او نیز به سبب توهین به امام*، به نفرین آن حضرت گرفتار و بعدها به مرض تشنگی دچار شد که هر چه آب می نوشید، سیراب نمی شد تا آنکه به هلاکت رسید (همان، ج ۵، ص ۴۱۲).^۱ البته محتمل است مقصود از تمیم بن حصین، «حصین بن تمیم» (یا حصین بن نمیر سکونی) باشد که در لشکر عمر سعد حضور فعال داشت. او همان کسی است که هنگام آمادگی امام* برای خواندن نماز ظهر عاشورا، گفت که نماز آن حضرت قبول نیست، و حبیب بن مظاهر پاسخ او را داد (همان، ص ۴۳۹). او پس از شهادت حبیب، سر او را بر گردن اسبش آویخت و برای مدتی در اردوگاه گردانید (همان، ص ۴۴۰). همچنین او به سوی امام* تیری انداخت که به دهان آن حضرت اصابت کرد و آن حضرت او را نفرین کرد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۰۱؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۴۹).

اما محمد بن اشعث تا عصر قیام مختار زنده بود و چون از سوی سپاه مختار تحت تعقیب قرار گرفت، به مصعب بن زبیر پیوست و سرانجام، در سال ۶۷ در نبردی که میان نیروهای مصعب و مختار در گرفت، به دست سپاه مختار کشته شد (دینوری، ۱۹۶۰، ص ۳۰۶؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۶، ص ۱۰۱).

۱۲. **نپرداختن به وقایع روز دوم تا پایان عصر تاسوعا:** در این گزارش، سخنی از حوادث روز دوم تا پایان روز نهم نیست. همچنین این گزارش سبب تأخیر نبرد تا روز عاشورا را بیان نکرده است؛ چنان‌که به عبادت و خواندن قرآن و دعا و استغفار امام علیه السلام و یارانش در شب عاشورا، هیچ اشاره‌ای نکرده است، درحالی‌که کهن‌ترین گزارش، یعنی گزارش *ابومخنف*، در این باره به تفصیل سخن گفته است (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۱۷ و ۴۲۱).

۱۳. **فرستادن حضرت علی اکبر* برای تهیه آب به همراه ۵۰ تن در شب عاشورا:** (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۲۱) به نظر می‌رسد راوی این گزارش ماجرای آب آوردن حضرت عباس علیه السلام در شب هشتم (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۱۲) را به اشتباه در شب دهم آن هم توسط حضرت علی اکبر علیه السلام نقل کرده است. همچنین در ادامه گزارش آمده است که امام علیه السلام به یارانشان فرمودند: «قَوْمُوا فَأَشْرَبُوا مِنْ أَلْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ وَ تَوَصَّوْا وَ اغْتَسِلُوا وَ اغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ لَتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ» (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۲۱). اشکالی که به نظر می‌رسد آن است که چگونه امام علیه السلام، که خود بیان‌کننده و مفسر احکام فقهی و شریعت است، چنین دستوری به یاران خود درباره مصرف آبی می‌دهند که با این دشواری تهیه شده است و فردای حادثه نیز نیاز مبرم و حیاتی به آن پیدا می‌شود؟ به‌ویژه آنکه جان زنان و کودکان به سبب کمبود و یا حتی بی‌آبی در خطر می‌افتد، اما قرار است قسمتی از این آب صرف غسل شهادت و شستن لباس‌ها شود که در آن شرایط، نه تنها این کارها مستحب نبوده، بلکه شبهه حرمت دارد؟!

۱۴. **تعداد سپاه دشمن:** بر اساس این گزارش، این آمار یازده هزار تن گزارش شده (همان، ص ۲۱۹-۲۲۰)، اما نویسنده بر اساس برخی روایات در جای دیگر، آمار سپاه دشمن را سی هزار تن بیان کرده است (همان، مجلس بیست و چهارم، ص ۱۷۷، حدیث ۳ و مجلس هفتم، ص ۵۴۷، حدیث ۱۰).

۱۵. **گزارش کوتاه از میدان رفتن و نبرد و شهادت تنها نه تن از یاران امام* و سه تن از بنی‌هاشم (عبدالله بن مسلم، حضرت علی اکبر* و حضرت قاسم*):** همچنین بر اساس این گزارش، نخستین کس از بنی‌هاشم که جنگید و شهید شد، *عبدالله بن مسلم بن عقیل* دانسته شده، درحالی‌که بر اساس منابع معتبر، نخستین کس حضرت علی اکبر علیه السلام بوده است (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۰۶؛ دینوری، ۱۹۶۰، ص ۲۵۶؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۴۶؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۵؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۰۶). افزون بر این، او به اشتباه حضرت علی اکبر علیه السلام را کوچک‌تر از امام سجاد علیه السلام دانسته است.

۱۶. **آمار بسیار کشته‌های دشمن توسط سپاه امام*:** حربن یزید ۱۸ تن؛ زهیربن قین ۱۹ تن؛

حبيب بن مظاهر ۳۱ تن؛ عبدالله بن ابی عروه غفاری (عبدالله بن عزرة الغفاری) ۲۰ تن؛ بُریر بن خُصیر ۳۰ تن؛ مالک بن انس کاهلی ۱۸ تن (یزید بن)، و زیاد بن مهاصر کندی (ابوالشعثاء) ۹ تن (بلاذری، ۱۷۱۴ق، ج ۳، ص ۴۰۴) و (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۴۵ تعداد کشته‌ها توسط وی را ۵ تن نوشته‌اند)؛ وَهَب بن وَهَب (عبدالله بن عمیر کلبی) ۷ (یا ۸) تن؛ (نافع بن) هلال بن حجاج ۱۳ تن (بلاذری، ۱۷۱۴ق، ج ۳، ص ۴۰۴ و طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۴۱ تعداد کشته‌ها توسط نافع را ۱۲ تن نوشته‌اند)؛ عبدالله بن مسلم بن عقیل ۳ تن؛ علی اصغر علیه السلام (مقصود علی اکبر است) ۵۴ تن؛ قاسم بن الحسن علیه السلام ۳ تن (صدوق، ۱۷۱۴ق، ص ۲۲۳-۲۲۶؛ ابن فتال نیشابوری، بی تا، ص ۱۸۶-۱۸۸).

بر اساس این گزارش، مجموع کشته‌های دشمن توسط برخی از سپاه امام علیه السلام، ۲۲۵ (یا ۲۲۶) تن در صورتی که وهب، ۸ تن را کشته باشد) است؛ یعنی بیش از دو و نیم برابر ۸۸ تنی که ابومخنف گزارش کرده است. هرچند این میزان کشته توسط افراد یادشده بعید نیست و امکان وقوعی دارد، اما منابع معتبر کهن این میزان را تأیید نمی‌کند؛ چنان‌که بر اساس گزارش ابومخنف، که بسیاری از مورخان بعدی آن را گزارش کرده‌اند، مجموع کشته‌های سپاه دشمن (بجز مجروحان) ۸۸ تن بوده است (ابن سعد، ۱۵۱۴ق، ص ۷۵؛ بلاذری، ۱۷۱۴ق، ج ۳، ص ۴۱۱؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۵۵؛ تمیمی مغربی، بی تا، ج ۳، ص ۱۵۵؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۷۳؛ نویری، ۱۳۹۵ق، ج ۲۰، ص ۶۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۲۰۵-۲۰۶).

۱۷. واکنش اسب امام علیه السلام پس از شهادت آن حضرت: «وَأُقْبِلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ حَتَّى لَطَخَ عَرْفَهُ وَ نَاصِيَتَهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جَعَلَ يَرْكُضُ وَ يَصْهَلُ» (صدوق، ۱۷۱۴ق، ص ۲۲۶). هرچند سواره به میدان رفتن و نبرد امام علیه السلام تا از اسب افتادن آن حضرت در آخرین لحظات عمرشان و همراهی اسب با اهل بیت علیهم السلام پس از شهادت امام علیه السلام (مانند همین گزارش) از باورهای مشهور نزد شیعیان است، اما کهن‌ترین و معتبرترین گزارش، ظهور در خلاف این شهرت دارد. بر اساس گزارش ابومخنف، در همان ساعات نخستین نبرد روز عاشورا، هنگام به میدان رفتن حربن یزید، همه اسب‌های سپاه امام علیه السلام (بجز اسب ضحاک بن عبدالله مشرفی که در خیمه‌ای نگهداری می‌شد) (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۴۵) بر اثر اصابت تیرهای گروه پانصد نفری از تیراندازان سپاه عمر سعد، پی شدند و امام علیه السلام و سپاهش بی اسب شدند (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۳۷؛ بلاذری، ۱۷۱۴ق، ج ۳، ص ۴۰۱-۴۰۲). بنابراین، هرچند این گزارش و برخی گزارش‌های دیگر، حاکی از زنده و سالم بودن اسب امام علیه السلام تا آخرین ساعات نبرد روز عاشورا و حتی پس از شهادت آن حضرت است (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۱۵-۱۱۶ و ۱۱۸-

۱۹؛ صدوق، ۱۴۱۷ق، مجلس سنی، ص ۲۲۶؛ خوارزمی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۷-۳۸ و ۴۰ و ۴۲؛ سیدبن طاووس، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴)، اما این گزارش‌های بدون سند یا دارای ضعف سند، در برابر گزارش کهن، مسند و معتبر و مورد اعتماد/بومخفف توان تعارض و مقاومت ندارند.

۱۸. کشته شدن سنان بن انس توسط ابن زیاد: (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۲۷) اما منابع دیگر گزارش کرده‌اند که او پس از واقعه عاشورا زنده بود و در زمان قیام مختار، به بصره یا جزیره فرار کرد (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۶، ص ۶۵؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۲۷۲)، اما سرانجام توسط مختار به سزای عملش رسید (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۳۷۵)؛ چنان‌که برخی دیگر حیات او را تا زمان حجاج گزارش کرده‌اند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۴۱۰).

۱۹. گزارش بسیار مختصر و نارسای احتجاج حضرت زینب با ابن زیاد: در این گزارش، به اشتباه، از حضرت زینب به ام‌کلثوم، آن هم دختر امام حسین علیه السلام یاد شده است. البته متن حدیث نارسایی و افتادگی نیز دارد: «و ارسل ابن زیاد - لعنه الله - قاصداً الی ام‌کلثوم بنت الحسین علیها السلام، فقال لها: الحمد لله الذی قتل رجالکم...» (صدوق، ۱۳۸۵ق، ص ۲۲۷). روشن است که تعبیری همانند «فَحَضَرَتْ مَجْلِسَهُ» پس از تعبیر «قاصداً الی ام‌کلثوم بنت الحسین علیها السلام» باید افزوده شود تا نارسایی گزارش رفع شود.

۲۰. اشتباه در ضبط برخی اسامی: مانند تمیم بن حصین (ص ۲۲۱) به جای حصین بن تمیم (نمیر) (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۳۹ و ۴۴۹)، هلال بن حجاج (ص ۲۲۵) به جای نافع بن هلال (همان، ص ۴۱۲-۴۱۳، ۴۳۴-۴۳۵ و ۴۴۱)، عبدالله بن ابی عروه غفاری (ص ۲۲۴) به جای عبدالله بن عزه غفاری (همان، ص ۴۴۲)؛ و زیاد بن مهاصر (ص ۲۲۵) به جای یزید بن زیاد بن مهاصر (ابوالشعنا کندی) (همان، ص ۴۰۸ و ۴۴۵).

۲۱. رویکرد داستانی در گزارش واقعه و حوادث پیرامونی آن: همانند حضور امام علیه السلام بر سر قبر جدش پیامبر صلی الله علیه و آله (صدوق، ۱۳۸۵ق، ص ۲۱۶-۲۱۷)؛ گزارش گوی و گوی امام علیه السلام با حُر (همان، ص ۲۱۸-۲۱۹)؛ یا سخن گفتن و اتمام حجت آن حضرت با کوفیان (همان، ص ۲۲۲-۲۲۳)؛ احتجاج امام سجاد علیه السلام با پیرمرد شامی (همان، مجلس ۳۱، ص ۲۳۰)؛ و داستان مفصل دستگیری و شهادت دو طفل مسلم (همان، مجلس ۱۹، ص ۱۴۳-۱۴۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۱۰۰-۱۰۵).

توضیح آنکه یکی از آسیب‌هایی که در تاریخ‌نگاری اسلامی جای مطالعه و واکاوی دارد و در بحث آسیب‌شناسی اخبار تاریخی باید به آن توجه ویژه داشت، داستانی شدن بسیاری از اخبار و گزارش‌های مربوط به حوادث گوناگون تاریخ اسلام است. این آسیب، که از همان قرون نخستین در اخبار تاریخی

راه یافته، در قرون بعدی به علل گوناگون، شدت یافته است. حادثه عاشورا نیز به علل گوناگون - که پرداختن به آن، خارج از موضوع این نوشتار است - دچار چنین آسیب و آفتی شده است. این آسیب همانند گزارش ابن‌اعثم و خوارزمی در گزارش شیخ صدوق نیز تا حدی راه یافته و نکات یادشده از این قبیل است.

اما درباره ماجرای دستگیری و شهادت دو طفل مسلم، باید گفت: اولاً، به نظر می‌رسد با توجه به آنکه مورخان متقدم همانند ابن‌سعد (ابن‌سعد، ۱۴۱۵ق، ص ۷۷)، بلاذری (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۲۴) و طبری (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۹۳) اصل ماجرا را به اختصار گزارش کرده‌اند، اصل آن را نمی‌توان انکار کرد. البته بر اساس گزارش آنان، آن دو نوجوان از فرزندان عبدالله بن جعفر بوده‌اند. اما تفصیل و شرح و بسط آن را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا اولاً، خوارزمی، که این قضیه را به تفصیل، اما کوتاه‌تر از شیخ صدوق پس از نزدیک به دو قرن بعد نقل کرده، با سند دیگر و با تفاوت‌هایی^۹ ذکر نموده (خوارزمی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۵۴-۵۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۱۰۵-۱۰۷) که حاکی از وجود رد پای داستان‌پردازان و قصه‌نویسان در نقل گزارش یاد شده است. اما وقتی این ماجرا در کتاب‌ها و مقاتل دوره صفویه و قاجار نگاشته شد، از تفصیل و شاخ و برگ بیشتری برخوردار گردید و آغاز این حادثه از اینجا شروع می‌شود که این دو طفل گویا با آمدن پدرشان مسلم به کوفه، همراه وی بودند و با شروع قیام، به توصیه پدرشان در منزل شریح قاضی سکونت گزیدند، تا آنکه مسلم شهید شد و ابن‌زیاد با تعیین جایزه‌ای برای دستگیری آن دو، کوفه را برای آنان ناامن کرد. اما شریح قاضی در مقابل این اقدام پسر زیاد، ضمن پنهان کردن آن دو، درصدد فرستادن مخفیانه آنها به مدینه برآمد، اما این دو نوجوان راه را گم کردند و در نهایت، توسط برخی از کوفیان دستگیر شدند و در زندان ابن‌زیاد محبوس گردیدند و ادامه ماجرا با تفصیل‌ها و تفاوت‌هایی در گزارش شیخ صدوق و خوارزمی آمده است (واعظ کاشفی، ۱۳۸۱، ص ۲۹۲-۳۰۴؛ سپهر، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۹۸-۲۰۱؛ حائری مازندرانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۱-۴۵).

ثانیاً - چنان‌که در گزارش شیخ صدوق آمده - به هیچ روی روشن نیست چه کسی شاهد شنیدن سخنان این دو نوجوان در زندان و خلوت منزل پیرزن بوده است، و یا چه کسی سخنان آن دو را با زندانبان، پیرزن و داماد وی - که در حضور ابن‌زیاد بیان کرد - و نیز سخنان فرزند و غلامش را شنیده و بیان کرده است.

جالب‌تر از این، گزارش خیال‌انگیز تأثر ابن‌زیاد از عمل زشت قاتل دو طفل و موضع‌گیری ترحم‌آمیز او نسبت به کشتن آن دو نوجوان است که حتی دستور کشتن قاتل آن دو را می‌دهد؛

شخصیت خون‌خواری که از هیچ جنایت و اهانتی در حق امام حسین علیه السلام و یارانش فروگذاری نکرد! این در حالی است که طبق گزارش اجمالی *ابن سعد*، *ابن زیاد* از کشتن شدن آنان متأثر نشد و تنها به این سبب علاقه‌مند بود آنان زنده باشند تا با آزادی آنان، بر *عبدالله بن جعفر* منت بگذارد و امتیاز و برگ برنده‌ای از وی در دست داشته باشد و *عبدالله* خود را مدیون لطف و امتنان *ابن زیاد* بداند و چه بسا اگر زمانی نیاز شد مجبور باشد این - به اصطلاح - لطف و امتنان او را جبران و تلافی کند.

افزون بر این، واگذاری کشتن قاتل این دو نوجوان به یک شامی توسط *ابن زیاد* - چنان‌که در پایان این گزارش آمده - قابل پذیرش نیست؛ زیرا شامیان در کوفه حضور نداشتند.

به نظر می‌رسد چنین شرح و بسطی در جزئیات این ماجرا، به‌ویژه گفت‌وگوی‌های طرفینی، بیشتر شبیه داستان‌سرای‌ها و فیلم‌نامه‌های امروزی ساخته و پرداخته ذهن و خیال یک نویسنده و رمان‌نویس است تا آنچه در واقع اتفاق افتاده است. البته به نظر می‌رسد نقل این ماجرا توسط شیخ صدوق و بعدها *خوارزمی* - که خود نیز خطیب زبردستی بوده - بیشتر به سبب بار احساسی و عاطفی آن بوده است که هر شنونده‌ای را - اگرچه *ابن زیاد* باشد! - متأثر می‌کند و زمینه و خوراک مناسبی برای گریه و عزاداری برای جان‌باختگان واقعه عاشورا فراهم می‌سازد.

نکات قابل نقد در گزارش مجلس سی و یکم

۱. **تعداد زخم‌های امام در خبر منقول از امام باقر علیه السلام**: در این خبر، چنین آمده است که امام حسین علیه السلام سیصد و بیست و چند زخم شمشیر، نیزه و تیر بر بدن داشت که همه در قسمت جلوی بدن ایشان بود (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۲۸). پذیرش این خبر، جای تأمل دارد؛ زیرا با اخبار دیگر منقول از امامان معصوم علیهم السلام در این باره معارض است. در خبر دیگری از آن حضرت، ۶۳ ضربه شمشیر یا نیزه و یا تیر نقل شده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۴۵۲، ح ۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۲، ح ۳۶). همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که تعداد زخم‌های امام علیه السلام ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ ضربه شمشیر (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۳۴۶؛ *خوارزمی*، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۴۲؛ *ابن شهر آشوب*، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۱۲۰؛ *ابن‌نما*، ۱۳۶۹ق، ص ۵۸؛ *سیدبن طاووس*، ۱۳۸۳، ص ۷۶؛ *مُحَلّی*، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۱۲؛ *بالذری*، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۰۹؛ *مسعودی*، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۷۳)، و در روایت دیگری از آن حضرت، ۳۳ زخم نیزه و ۴۴ زخم شمشیر و تیر (تمیمی مغربی، بی تا، ج ۳، ص ۱۶۴؛ طبری، ۱۴۱۳ق، ص ۱۷۸) بوده است. در گزارش طبری، ۳۳ زخم نیزه و ۴۴ زخم شمشیر (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴) و در روایت سوم، بیش از هفتاد ضربه شمشیر (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۷۷، ح ۱۰) گزارش شده است.

همچنین در روایتی از امام سجاد^{علیه السلام} تعداد جراحات ۴۰ ضربه شمشیر و زخم نیزه، نقل شده است (تمیمی مغربی، ۱۳۸۳ق، ج ۲، ص ۱۵۴).

۲. گزارش حوادث اسارت اهل بیت^{علیهم السلام} در کوفه و شام: این گزارش به اختصار و با حذف‌هایی صورت گرفته است. در همین گزارش، احتجاج امام سجاد^{علیه السلام} با پیرمرد شامی بیان شده است (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۳۰) که به نظر می‌رسد برگرفته از کتاب *الفتح ابن‌عثم* باشد. او نیز روایتی داستان‌گونه از واقعهٔ عاشورا از آغاز تا فرجام با رویکرد شیعه‌پسندانه ارائه کرده است.

۳. عدم تفکیک میان گزارش‌ها و اندماج آنها در یکدیگر: برای نمونه، گزارش مجلس یزید، که توسط فاطمه دختر امیرالمؤمنین^{علیه السلام} در پایان خبر سوم مجلس ۳۱ بیان شده، در مقایسه با گزارش طبری که آن را مجزا آورده، یک خبر مستقل است. اما شیخ صدوق قسمتی از آن را به صورت مرسل، در پایان خبر سوم و ادامهٔ آن را در قالب خبر چهارم مجلس ۳۱ با سند کامل بیان کرده است. این نکته با مقایسهٔ گزارش طبری که البته او نیز ادامهٔ آن را (یعنی همان خبر چهارم الامالی) نیاورده است، دانسته می‌شود.

گزارش‌ها و نکات نو

با وجود اشکالات و کاستی‌های گزارش‌های کتاب *الامالی* شیخ صدوق، این گزارش‌ها مشتمل بر نکاتی است که در گزارش‌های منابع دیگر، یا وجود ندارد و یا کمتر به آنها توجه شده است. غالب این گزارش‌ها، مواد و دست‌مایهٔ مناسبی است برای مجالس و محافل و عظ و ذکر مصایب حضرت سیدالشهداء^{علیه السلام} و اهل‌بیت^{علیهم السلام}. بنابراین، پرداختن به آنها برخی از کاستی‌ها و خلأهای محتوایی مجالس عزاداری را می‌تواند تا حدی جبران کند. این نکات عبارتند از:

۱. یادکرد از منزل «رُهیمه» - یکی از منازل میان راه مکه به عراق - و پرداختن به حوادث مربوط به آن (همان، ص ۲۱۸)؛

۲. گزارش سخن حُرّ که می‌گوید: وقتی از منزل به سوی حسین^{علیه السلام} حرکت کردم، ندایی شنیدم که سه بار گفت: «ای حر، تو را به بهشت بشارت باد». برگشتم، ولی کسی را ندیدم. (با خود) گفتم: مادر حر به عزایش بنشیند! به جنگ فرزند رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} می‌روم و به بهشت بشارت داده می‌شود! (همان، ص ۲۱۸)؛

۳. شیوهٔ پیوستن حر به امام^{علیه السلام}: حر بن یزید به سوی لشکر امام حسین^{علیه السلام} آمد، درحالی‌که دست‌ان خود را روی سرش نهاده بود و می‌گفت: خداوند، به سوی تو بازگشته‌ام. پس توبهٔ مرا بپذیر! من دل‌های اولیایت و فرزندان پیامبرت را ترساندم (همان، ص ۲۲۳).

۴. گزارش غارت و ربودن دو خلخال از پاهای فاطمه دختر امام حسین علیه السلام توسط یکی از سپاهیان دشمن: وی در این باره می‌گوید: آن مرد غارتگر خلخال‌ها را از پاهایم می‌ربود، درحالی‌که می‌گریست. به او گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چگونه نگریم، درحالی‌که دختر رسول خدا را غارت می‌کنم. گفتم: غارت نکن! گفت: اگر نکنم، می‌ترسم دیگری این کار را بکند (همان، ص ۲۲۸-۲۲۹).
۵. گزارش زندانی شدن اهل بیت علیهم السلام در شام و توصیف وضعیت بد زندان که از گرما و سرما در امان نبودند (همان، ص ۲۳۱). شیخ صدوق آغاز این گزارش را، که با حضور اهل بیت علیهم السلام در مجلس یزید آغاز می‌گردد، به نقل از فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام بدون ذکر سلسله سند آن، در ضمن یک گزارش مفصل آورده است. افزون بر این، در همین گزارش دو نکته دیگر شایان توجه است: نخست. بیان دو حادثه خارق‌العاده خونی بودن زیر هر سنگ در بیت المقدس و سرخی آفتاب؛ دوم. الحاق سر امام علیه السلام به بدن (همان، ص ۲۳۱-۲۳۲). به عنوان کهن‌ترین گزارش منابع شیعی در این باره، نگارنده درباره فرجام سر امام حسین علیه السلام در جای دیگر، به تفصیل بحث کرده است.^۱ حاصل این پژوهش آن است که اگرچه روایتی از معصومان علیهم السلام درباره دیدگاه الحاق سر به بدن در کربلا نرسیده، اما با توجه به شهرت آن در میان شیعه و سنی و اعتماد علمای شیعه بر آن، این دیدگاه قابل اعتماد و قابل پذیرش است.
- اما نکته مهم این گزارش آن است که طبری این خبر را- به نقل از ابومخنف و او از حارث بن کعب و او از فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام - آورده است (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۶۶۱-۶۶۲)، اما ادامه آن را تنها شیخ صدوق با ذکر کامل سلسله سند آن^{۱۱} نقل کرده است (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۳۱). این نکته حاکی از آن است که چون طبری اخبار ابومخنف را تنها از طریق هشام کلبی آورده، برخی از اخبار وی مانند این خبر را- که ناقل آن، نصرین مزاحم است و محتمل است هشام آن را روایت نکرده باشد- نیاورده است. بنابراین، این دیدگاه که طبری همه اخبار ابومخنف را نیاورده است، تقویت می‌شود. براین اساس، اگر هم بپذیریم که طبری همه اخبار ابومخنف درباره واقعه عاشورا را به روایت هشام آورده است، اما نمی‌توان پذیرفت که هشام همه اخبار ابومخنف را در این باره آورده است؛ زیرا ناقل اخبار واقعه عاشورا از ابومخنف، تنها هشام کلبی نبوده و افرادی مانند نصرین مزاحم مقبری، مدائنی و عمر سعد بصری نیز روایتگر اخبار ابومخنف بوده‌اند که برای نمونه، خبر یاد شده را نصرین مزاحم از ابومخنف نقل کرده و طبری آن را در تاریخ خود نیاورده است.
۶. سخن امام صادق علیه السلام در باره ندای منادی از عرش که «امت کشته امام حسین علیه السلام به سبب این جنایت،

موفق به درک فضیلت عید قربان و فطر نمی‌شوند تا آنکه خون‌خواه امام حسین علیه السلام قیام کند» (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۲۳۲؛ همو، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۷۵؛ همو، ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۳۸۹). البته کلینی پیش‌تر این خبر را آورده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۷۰).

شیخ صدوق در این خبر و خبر پیشین، سه پیامد تکوینی شهادت امام حسین علیه السلام را مطرح‌نظر قرار داده است: ۱. خونی بودن زیر هر سنگ در بیت المقدس؛ ۲. سرخی آفتاب؛ ۳. عدم درک فضیلت عید فطر و قربان توسط امت کشندهٔ امام حسین علیه السلام.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، به این نتیجه می‌توان رهنمون شد که با آنکه شیخ صدوق از محدثان و فقهای بزرگ شیعه بوده است، و تعابیر ستایش‌گونه دربارهٔ وی توسط عالمان و اندیشمندان شیعه، حکایت از مقام و منزلت والای علمی وی دارد، با این حال، این امر مانع نقادی و واکاوی آثار این اندیشمند بزرگ، نیست. براین اساس، با بررسی و واکاوی سندی و محتوایی برخی از گزارش‌های برجای‌مانده از کتاب *مقتل‌الحسین* وی، معلوم شد که پذیرش آن اخبار و گزارش‌ها در مقایسه با اخبار کهن و معتبر، جای تأمل و واکاوی دارد. افزون بر این، این بررسی رویکرد و نوع نگاه برخی از محدثان و عالمان شیعه را در قرون نخستین به این واقعه تا حد زیادی، قابل رصد و شناسایی می‌کند. در یک جمع‌بندی کلی، هرچند پذیرش محتوای خبر منسوب به امام صادق علیه السلام به عنوان مقتل مأثور جای تأمل دارد، اما می‌توان قسمت‌هایی از این گزارش را، که با مسلمات تاریخی تعارض و تهافت ندارد، به عنوان متنی که از قرون نخستین توسط برخی از محدثان نخستین برجای مانده، مورد توجه و استشهاد قرار داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. شیخ صدوق قضیه ولادت خود را به برکت دعای حضرت حجت^ع این‌گونه نگاهشته است: محمدبن علی اسود (استاد وی) می‌گوید: علی بن حسین بن موسی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) پس از وفات محمدبن عثمان عمّری (م ۳۰۵ ق) از من خواست که از ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بخواهم که او از حضرت حجت^ع درخواست کند که آن حضرت از خدا بخواهد فرزند پسری به او عطا کند. خبر استجاب این دعا سه روز بعد به پدر شیخ داده می‌شود. با توجه به آنکه تاریخ وفات محمدبن عثمان عمّری سال ۳۰۵ ق بوده و این درخواست پس از وفات عمّری و در زمان سفارت حسین بن روح بوده، زمان ولادت شیخ صدوق می‌تواند اندکی پس از سال ۳۰۵ بوده باشد (صدوق، ۱۴۰۵، ص ۵۰۲).
۲. طوسی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۳۷؛ ابن شهر آشوب، بی‌تا، ۱۴۷، ش ۷۶۴؛ صدوق، ۱۴۰۴ق - ب، ج ۲، ص ۵۹۸؛ صدوق، ۱۳۶۲، ص ۲۸. ذیل حدیث شماره ۱۰۱.
۳. ر.ک: صحتی سردرودی، ۱۳۸۱، ص ۲۵. نویسنده یادشده، با گردآوری بیش از دویست حدیث و گزارش از اخبار مربوط به واقعه عاشورا از لابه‌لای آثار حدیثی به‌جای‌مانده از شیخ صدوق و اندکی نیز از میان آثار کسانی که از شیخ صدوق حدیث نقل کرده‌اند، و تدوین، تبویب و ترجمه آنها، تا حدی به احیا و بازسازی این مقتل پرداخته است.
۴. البته سه مجلس بیست و هفتم، بیست و هشتم و بیست و نهم در باره موضوعاتی از قبیل اخبار به شهادت امام حسین^ع، گریه کائنات بر آن حضرت، ثواب گریه بر امام حسین^ع، فضیلت و ثواب زیارت وی و ... می‌باشد. ضمناً این پنج مجلس (مجلس بیست و هفتم تا سی و یکم) به ترتیب روزهای اول، پنجم، هشتم، نهم و دهم محرم سال ۳۳۸ هجری، ایراد شده است.
۵. چنان‌که عبدالله بن عباس هنگام گفت‌وگو با امام حسین^ع به عنوان خیرخواهی می‌گوید: «ان اهل العراق قومٌ فلاتقرّبهم»؛ عراقیان، گروهی فریب‌کارند. مبدا به آنان نزدیک شوی (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۸۳).
۶. مکانی نزدیک کوفه از سمت خشکی در طرف بوده که در آن زندان نعمان بن منذر قرار داشته است (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۱۱۵).
۷. روستایی نزدیک کوفه بوده است. اما بنا بر گزارش سکونی، نام چشمه‌ای است که سه میل بعد از خفیه در مسیر کوفه به سمت شام بوده است (حموی، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۱۰۹).
۸. البته این جریان درباره مردی از بنی‌دارم نیز گزارش شده است که چون تیری به چانه امام^ع زد، مورد نفرین آن حضرت قرار گرفت و بعدها به مرض تشنگی مرد. قاسم بن اصبح بن نباته در این باره گوید: او را در حالی دیدم که هر چه آب می‌نوشید، سیراب نمی‌شد، تا آنکه آن‌قدر آب نوشید که شکمش همانند شکم شتر شکافته شد (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۴۹-۴۵۰).
۹. نمونه‌هایی از این تفاوت‌ها چنین است: او این دو طفل را از اولاد جعفر دانسته است که با توجه به آنکه جعفر بن ابی‌طالب در سال هشتم هجرت، در جنگ موته شهید شد، او نمی‌تواند فرزندان خردسال یا نوجوان در سال ۶۱ داشته باشد. از این رو، باید مقصود وی از اولاد جعفر، نوه‌های وی، یعنی از فرزندان عبدالله بن جعفر باشد، چنان‌که گزارش ابن‌سعد، بلاذری و ابن‌عدیم آن را تأیید می‌کند. همچنین او قاتل دو نوجوان را همسر زن صاحب‌خانه (نه داماد او) دانسته است که جزو سپاهیان ابن‌زیاد بود و مأموریت داشت که اگر آن دو را تحویل ابن‌زیاد دهد، ده هزار درهم از او جایزه بگیرد.
۱۰. در این باره، ر.ک: رنجبر، ۱۳۸۹؛ گروهی از تاریخ‌پژوهان، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۵۷۳-۵۹۲.
۱۱. محمدبن علی ماجیلویه^ع، عن عمه، محمدبن ابی القاسم، عن محمد بن علی الکوفی، عن نصر بن مزاحم، عن لوط بن یحیی، عن الحارث بن کعب، عن فاطمة بنت علی^ع.

منابع

- ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید، ۱۳۷۸ق، **شرح نهج البلاغه**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء الکتب العربیه.
- ابن فتال نیشابوری، محمد، بی تا، **روضه الواعظین**، تحقیق سیدمحمد مهدی سیدحسن خراسان، قم، منشورات الرضی.
- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، ۱۴۱۰ق، **السرائر**، ج دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن اعثم کوفی، احمد بن علی، ۱۴۱۱ق، **الفتوح**، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۱۳۹۰ق، **لسان المیزان**، ج دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، ۱۳۷۱، **المسالك و الممالک**، ترجمه سعید خاکرند، تهران، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.
- ابن سعد، محمد، ۱۴۱۵ق، **ترجمة الامام الحسين** و **مقتله**، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبائی، قم، مؤسسه اهل البيت لإحياء التراث.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، بی تا، **معالم العلماء**، تحقیق سید محمد صادق آل بحر العلوم، بی جا، بی تا.
- ، ۱۳۸۷، **مناقب آل ابی طالب**، تحقیق یوسف البقاعی، ج سوم، قم، ذوی القربی.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، ۱۴۰۸ق، **البدایة و النهایة**، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ابن نما، نجم الدین محمد بن جعفر، ۱۳۶۹ق، **مثیر الاحزان**، نجف، مطبعة الحیدریة.
- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بی تا، **تاریخ یعقوبی**، بیروت، دارصادر.
- اصفهانى، ابوالفرج، ۱۳۷۴، **مقاتل الطالبین**، تحقیق احمد صقر، قم، منشورات الرضی.
- امینی نجفی، عبدالحسین احمد، ۱۴۲۰ق، **الوضاعون و احادیثهم**، إعداد و تقدیم سید رامی یوزبکی، قم، مرکز الغدیر للدرسات الاسلامیه.
- ، ۱۴۱۶ق، **الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب**، قم، مرکز الغدیر للدرسات الاسلامیه.
- بحر العلوم، سیدمحمد مهدی، ۱۳۶۳، **الفوائد الرجالیة**، تحقیق سیدمحمد صادق بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق.
- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ق، **انساب الاشراف**، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر.
- تستری، محمدتقی، ۱۴۲۵ق، **قاموس الرجال**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- تیمی مغربی، نعمان بن محمد، ۱۳۸۳ق، **دعائم الاسلام**، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، قاهره، دارالمعارف.
- ، بی تا، **شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار**، تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- جرجانی، عبدالله بن عدی، ۱۴۰۹ق، **الکامل فی ضعفاء الرجال**، تحقیق سهیل زکار، ج سوم، بیروت، دارالفکر.

- جمعی از محققان، ۱۳۷۴، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- حائری مازندرانی، محمدهدی، بی تا، *معالی السبطين الامامین (الحسن و الحسين)*، تبریز، افست مطبوعه مصباحی.
- حلبی، برهان الدین، ۱۴۰۷ق، *الكشف الحثيث عن رمی بوضع الحدیث*، تحقیق و تعلیق صبحی السامرائی، بیروت، عالم الکتب و مکتبه النهضة العربیة.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۷ق، *خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال*، تحقیق جواد قیومی، قم، الفقهة.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، ۱۳۹۹ق، *معجم البلدان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، ۱۴۱۷ق، *تاریخ بغداد*، دراسة و تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- خوارزمی، موفق بن احمد بن محمد، ۱۴۱۸ق، *مقتل الحسین*، تحقیق محمد سماوی، قم، دار انوار الهدی.
- دینوری، احمد بن داود، ۱۹۶۰م، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة.
- ذهبی، محمد بن احمد، ۱۳۸۲ق، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق علی محمد بجای، بیروت، دارالمعرفة.
- ، ۱۴۰۷ق، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی.
- رنجبر، محسن، ۱۳۸۹، «پژوهشی درباره فرجام و محل دفن سرِ مطهر امام حسین و سرهای دیگر شهدا»، *تاریخ در آینه پژوهش*، ش ۲۶، ص ۷۹-۹۸.
- سبط ابن جوزی، شمس الدین، ۱۴۲۶ق، *تذکرة الخواص من الامة بذكر خصائص الائمة*، تحقیق حسین تقی زاده، بی جا، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لاهل البيت.
- سپهر (لسان الملك)، میرزا محمد تقی، بی تا، *ناسخ التواریخ (حضرت سید الشهداء)*، قم، کتابفروشی محمدی.
- سید ابن طاووس، علی بن موسی، ۱۳۸۳، *الملھوف علی قتلی الطفوف*، تحقیق فارس حسون، چ چهارم، تهران، اسوه.
- ، بی تا - الف، *فرج المهموم*، قم، دارالذخائر.
- ، بی تا - ب، *فلاح السائل*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۳۹۵ق، *اللاکلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة*، بیروت، دارالمعرفة.
- صحتی سردرودی، محمد (تحقیق و ترجمه)، ۱۳۸۱، *مقتل الحسین*، به روایت شیخ صدوق (امام حسین) و عاشورا از زبان معصومان، تهران، هستی نما.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲، *الخصال*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، منشورات جماعة المدرسین.
- ، ۱۳۸۵ق، *علل الشرایع*، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، منشورات المکتبة الحیدریة.
- ، ۱۴۰۴ق - الف، *عیون أخبار الرضا*، تحقیق حسین اعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- ، ۱۴۰۴ق - ب، *من لایحضره الفقیه*، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، چ دوم، قم، منشورات جماعة المدرسین.

- ، ۱۴۰۵ق، *كمال الدين و تمام النعمة*، تصحيح على ابر غفارى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
- ، بي تا، *التوحيد*، تصحيح و تعليق سيدهاشم حسيني تهراني، قم، منشورات جماعة المدرسين.
- ، ۱۴۱۷ق، *الامالى*، تحقيق قسم الدراسات الاسلاميه، قم، مركز الطباعة و النشر فى مؤسسة البعثة.
- طبرى، محمد بن جرير، ۳۸۷ق، *تاريخ الامم و الملوك*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث.
- ، ۱۴۱۳ق، *دلائل الامامة*، قم، مركز الطباعة و النشر فى مؤسسة البعثة.
- طوسى، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ق، *الامالى*، قم، دارالثقافه.
- ، ۱۴۱۷ق، *الفهرست*، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
- ، ۱۳۹۰ق، *الاستبصار فيما اختلف من الاخبار*، تحقيق و تعليق سيدحسن موسوى خراسان، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
- كلىنى، محمد بن يعقوب، ۱۳۶۳، *الكافى*، تحقيق على ابر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
- گروهى از تاريخ پژوهان، ۱۳۹۱، *تاريخ قيام و مقتل جامع سيد الشهداء*، زير نظر مهدى پيشوايى، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى.
- مجلسى، محمد باقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بيروت، دارحياء التراث العربى.
- مُحَلّى، حميد بن احمد، ۱۴۲۳ق، *الحقائق الوردية فى مناقب ائمة الزيدية*، تحقيق مرتضى بن زيد محطورى حسنى، صنعاء، مكتبة بدر.
- مسعودى، على بن حسين، ۱۴۰۹ق، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقيق اسعد داغر، چ دوم، قم، دارالهجره.
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، *الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد*، قم، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد.
- نجاشى، احمد بن على، ۱۴۲۹ق، *فهرست اسماء مصنفى الشيعة المشتهر برجال النجاشى*، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
- نوبرى، شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب، ۱۳۹۵ق، *نهاية الارب فى فنون الادب*، قاهره، مكتبة العربية.
- واعظ كاشفى، ملاحسين، ۱۳۸۱، *روضه الشهداء*، قم، نويد اسلام.

